

بازخوانی تغییر پارادایم پسایازده سپتامبر در رمان دیاسپورایی بنیادگرایی ناخواسته اثر

محسن حمید

فرح قادری (گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه ارومیه، ارومیه، ایران)

انسبه درزی نژاد (پژوهشگر مستقل، ارومیه، ایران)

کریم صادقی* (گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه ارومیه، ارومیه، ایران)

DOI: 10.22067/its.v52i4.83969

چکیده

رمان بنیادگرایی ناخواسته (۲۰۰۷) اثر محسن حمید به سبب ویژگی‌های دیاسپورایی‌اش و واقع شدن در میان گفتمان‌های رقیب آمریکایی‌پاکستانی، می‌تواند بسیاری از انگاره‌های رایج را در مورد وقایع تأثیرگذاری همچون حملات انتحاری یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به سازمان تجارت جهانی واکاوی کند. انگاره مهمی که در این رمان آستانه‌ای شالوده‌شکنی می‌شود تغییر پارادایم غرب و به‌ویژه ایالات متحده پس از این حملات است. در حالی که آمریکا تغییر رویکرد خود را در برخورد با مهاجران مسلمان در بازه پسایازده سپتامبر، واکنشی در برابر بنیادگرایی و تروریسم مذهبی ایجاد شده می‌داند، خوانش نقادانه حمید، تغییر نگرش ایالات متحده را نسبت به مهاجران مسلمان پس از یازده سپتامبر متقدم بر بنیادگرایی و تروریسم می‌انگارد، نه متأخر آن. به‌عبارت دیگر، روایت به‌حاشیه‌رانده شده و اغلب ناشنیده یک نویسنده مهاجر مسلمان از تحولات پسایازده سپتامبر، آمریکا را عامل ایجاد بنیادگرایی و تروریسم در جهان می‌بیند و نه قربانی آن. بازخوانی حمید از تغییر پارادایم غربی در مواجهه با مهاجران مسلمان، بنیادگرایی و تروریسم پس از یازده سپتامبر، از منظر چنگیز، قهرمان رمانش، به تصویر کشیده می‌شود. بازخوانی حمید از این تغییر رویه در سه محور بررسی می‌شود و او سه دوگانه مهم را در رمانش ساختارشکنی می‌کند: آمریکای

* نویسنده مسئول k.sadeghi@urmia.ac.ir

جهان وطن/ملی‌گرا، بنیادگرایی مذهبی/اقتصادی، تروریسم نظامی/اقتصادی. مقاله بر این نکته تأکید دارد که بنیادگرایی و تروریسم پیش از آنکه انگاره‌هایی دینی و مذهبی باشند مفاهیمی اقتصادی‌اند و ایالات متحده نیز پیش از آنکه قربانی آن‌ها باشد عامل ایجاد آن‌هاست.

کلیدواژه‌ها: محسن حمید، بنیادگرایی ناخواسته، تروریسم نظامی، تروریسم اقتصادی، ایالات متحده، بنیادگرایی اقتصادی، بنیادگرایی مذهبی

۱. مقدمه

حوادث عظیم بین‌المللی مانند جنگ‌های جهانی، جنگ‌های صلیبی، کشتارهای دسته‌جمعی، نسل‌کشی و غیره تغییرات شگرفی را در نظام‌های فکری، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی سبب می‌شوند. یکی از این حوادث تأثیرگذار در معادلات بین‌المللی، حملات انتحاری یازده سپتامبر به برج‌های دوقلوی سازمان تجارت جهانی در سال ۲۰۰۱ در نیویورک است که از آن با عنوان ۹/۱۱ یاد می‌شود. بی‌تردید این حادثه، در ابعاد و تلفات، با رخداد خسارت‌باری مثل جنگ جهانی دوم قابل مقایسه نیست و اندیشمندانی مانند آنتونی گیدنز^۱ بازتاب حادثه یازده سپتامبر را مبالغه‌آمیز می‌دانند (گیدنز، ۲۰۰۲، ص. ۱۰). اما بازتاب رسانه‌ای این رویداد و پیامدهای گسترده‌اش آن را به یکی از شاخص‌ترین اتفاقات قرن بیست و یکم بدل کرده است. یکی از پیامدهای حوادثی مانند حملات یازده سپتامبر را می‌توان تغییر پارادایم^۲ دانست.

گری^۳ معتقد است تروما^۴ قابل بازنمایی نیست و وقایع تروماتیک مانند یازده سپتامبر تنها در تجربیات «دورگه»^۵ قابلیت بازنمایی می‌یابند. از نظر او ادبیات دورگه با به‌کارگیری گفتار پیوندی این امکان را می‌یابد که در برابر زبان غالب مقاومت کند

1 Anthony Giddens

2. paradigm shift

3. Richard Gray

4. trauma

5. hybrid

و رخدادهای نمودناپذیر را بنماید (گری، ۲۰۱۱، ص. ۱۷). رمان بنیادگرایی ناخواسته^۱ محسن حمید^۲ به علت دارا بودن شاخصه‌های دیاسپورایی^۳ و واقع شدن بین گفتمان آمریکایی و پاکستانی قابلیت بازتاب حادثه یازده سپتامبر و تغییر پارادایم ناشی از آن را دارد. راوی رمان، جوانی پاکستانی به نام چنگیز^۴ است. تمام رمان به صورت «تک‌گویی نمایشی»^۵ روایت می‌شود. راوی در پاکستان است و تجربیات زندگی‌اش در آمریکا را برای مخاطبی آمریکایی نقل می‌کند. طبق روال چنین تک‌گویی‌هایی، مخاطب ناشناس در تمام مدت روایت سکوت اختیار می‌کند و تنها با اشاره‌های راوی است که خواننده به وجود او پی می‌برد. چنگیز جوانی پاکستانی است که برای تحصیل به آمریکا آمده و دانشجوی دانشگاه پرینستون است. از ابتدای رمان، تجربه اقامت او در آمریکا با چالش‌چندانی روبه‌رو نیست و از زندگی، تحصیل و کار در غرب بسیار خوشحال است. حملات انتحاری یازده سپتامبر او را به بازنگری در بسیاری از بدیهیات زندگی‌اش و می‌دارد و مسیر زندگی‌اش را دگرگون می‌سازد. در پایان روایت، چنگیز به پاکستان بازگشته و به یک فعال ضد آمریکایی مبدل شده است.

در حالی که اغلب مطالعات پیشین تغییر نگرش نسبت به مسلمانان را در بازه زمانی پس از یازده سپتامبر می‌پذیرند و آن را نتیجه بنیادگرایی دینی و حملات انتحاری می‌دانند، مقاله پیش‌رو سعی در تبیین این نکته دارد که در رمان حمید ابعاد تازه‌ای از بنیادگرایی تحت عنوان بنیادگرایی اقتصادی رخ می‌نماید که خود عامل ایجاد بنیادگرایی و افراطی‌گری دینی ست. تحقیق حاضر سه دوگانه مهم را به چالش

1. *The Reluctant Fundamentalist*

2. Mohsin Hamid

۳. «دیاسپورا یک پراکندگی جمعی از سرزمین مادری است. علی‌رغم تأکید بر کوچیدن از وطن به‌عنوان عامل شکل‌دهنده به دیاسپورا، از شاخصه‌های عمده‌ای که دیاسپورا را از سایر اقسام نقل مکان متمایز می‌سازد، پیوند غیرقابل انکار آن با سرزمین مادری ست» (درزی‌نژاد و جمیلی، ۱۳۹۶، ص. ۱۷۱). در نتیجه فاعل دیاسپورایی همواره در نوسان میان گفتمان سرزمین مادری و سرزمین میزبان است.

4. Changez

5. dramatic monologue

می‌کشد و از رهگذر آن جایگاه ایالت متحده را از قربانی حملات انتحاری یازده سپتامبر به عامل ایجادکننده آن تغییر می‌دهد. این دوگانه‌ها عبارت‌اند از آمریکای ملی‌گرا/ جهان‌وطن، بنیادگرایی مذهبی/اقتصادی و تروریسم نظامی/اقتصادی.

۲. پیشینه پژوهش

هارتنل (۲۰۱۰) این رمان را در بستر چندفرهنگی ایالات متحده پس از یازده سپتامبر بررسی کرده است. از دیدگاه هارتنل علی‌رغم اینکه حمید بر نقش نژادپرستی در به اصلاح مبارزه با تروریسم تأکید می‌ورزد، بعضی از وجوه این تبعیض برای وی وسوسه‌انگیز است. حمید امپریالیسم آمریکایی را میراث استعمار اروپایی می‌داند اما خوانش هارتنل از رمان وی، امکان گذر آمریکا از تفاوت‌های نژادی را خاطر نشان می‌سازد.

موری (۲۰۱۱) رمان حمید را نقطه عطفی در ادبیات پسایازده سپتامبر می‌داند. به عقیده او تا پیش از انتشار این رمان، رمان‌های پسایازده سپتامبر مانند اسنادی بودند که یا روان زخم‌ها و آسیب‌های فردی را روایت می‌کردند یا به تفاوت‌های فرهنگی حول محور تقابل تمدن‌ها اشاره داشتند. موری ادعا می‌کند که رمان حمید با استفاده از تکنیک‌های روایی مانند اغراق، تمثیل، راوی غیر قابل اعتماد، و آشنایی زدایی از تجارب خوانش و همزاد پنداری خوانندگان، گونه جدیدی را با عنوان «خواننده بدون قلمرو» معرفی می‌کند.

نشاط (۲۰۱۲) رمان حمید را «ضدتاریخ» یا خوانش متفاوت تاریخی در مواجهه با اسلام‌هراسی پس از حملات یازده سپتامبر بر می‌شمارد. از دید او، حمید تصور رایج از تروریسم را به عنوان تلافی جوئی غیرمنطقی به چالش می‌کشد و سعی در روشنگری ابعاد مختلف امپریالیسم دارد. این مقاله با دید انتقادی نسبت به نظریه تقابل تمدن‌ها، بر ارتباط میان امپریالیسم آمریکایی، بنیادگرایی و جهانی‌سازی صحه می‌گذارد.

شیرازی (۲۰۱۸) ملیت را از قید تعاریف معمول می‌رهاند و آن را فضای مبسوطی تعریف می‌کند که در بر گیرنده مهاجرانی است که شهروندان جهانی‌اند. او به شرح

فضای بینابینی میان کشور میزبان و دنیای جهانی شده می‌پردازد. او ملیت را از محدوده مرزهای جغرافیایی معین رها می‌کند و بر هویت دیاسپورایی چندملیتی تأکید می‌ورزد. او تأثیر ملی‌گرایی آمریکایی پس از یازده سپتامبر را بر دیاسپورای پاکستانی ساکن در آمریکا بررسی می‌کند. به عقیده شیرازی، رمان حمید روایت مواجهه هویت ملی با شهروندی جهانی است.

وایت^۱ (۲۰۱۹) به تحلیل فرم و ساختار مقاله می‌پردازد و آن را مقدم بر ملاحظات سیاسی می‌انگارد. از نگاه او رمان با تمسک به تمثیل‌هایی با محوریت سفر، به تبیین مقاصد سیاسی‌اش مبادرت می‌ورزد. تعامل قهرمان رمان با اشخاصی با ملیت‌های مختلف نماد تعامل ملت‌ها در صحنه جهانی است. نگارنده همچنین به راوی غیرقابل اعتماد رمان اشاره می‌کند و آن را تمثیلی از تردیدهای پسایزده سپتامبر می‌داند.

۳. روش پژوهش

«پارادایم دستاوردی علمی است که به گونه‌ای عمومی پذیرفته شده است و برای مدتی مسائل و راه‌حل‌های الگو را در اختیار جامعه علمی قرار می‌دهد» (صادقی، ۱۳۹۸، ص. ۱۳۸). نظریه تغییر پارادایم توسط فیلسوف و فیزیکدان آمریکایی، تامس کوهن^۲ مطرح شده است. دیکشنری ماریام وبستر^۳، تغییر پارادایم را این‌گونه توضیح می‌دهد: «تغییر حاصل از جایگزین کردن روش جدیدی برای تفکر راجع به چیزی یا انجام عملی». دیکشنری کمبریج هم توضیح مشابهی ارائه می‌دهد: «شرایطی که در آن روش معمول و مورد قبول برای انجام کاری یا تفکر در مورد چیزی به‌طور کامل تغییر می‌کند». دیکشنری کسب‌وکار^۴ مثال‌هایی را برای روشن‌تر شدن تعاریف اضافه می‌کند: تغییر نگرش در مورد مرکزیت زمین یا خورشید در منظومه شمسی، نقش‌آفرینی اخلاط چهارگانه یا میکروب‌ها در ایجاد بیماری، و نسبت دادن تفکر و عواطف به قلب یا مغز.

-
1. Mandala White
 2. Thomas Kuhn
 3. Merriam Webster
 3. Business Dictionary

کوهن تغییر پارادایم و انقلاب علمی را به تغییر نگرش گشتالتی تشبیه می‌کند. در مثال اردک-خرگوش فرد در یک لحظه متوجه می‌شود تصویری که تاکنون خرگوش به نظر می‌رسید از نگاهی دیگر می‌تواند اردک باشد. در این نگاه جدید با اینکه همه اجزای سابق حضور دارند، اما معنا و تعریف آن‌ها تغییر کرده است. به‌عنوان مثال آنچه قبلاً گوش خرگوش بود اکنون به نوک اردک تبدیل شده است. (صادقی، ۱۳۹۸، ص. ۱۳۵)

احتشامی (۲۰۰۷) معتقد است تغییر پارادایم در پی حوادث تروماتیک و گسست‌های عمیق تاریخی واقع می‌شود. وی به حوادثی مانند سقوط دیوار برلین (۱۹۸۹) اشاره می‌کند که انگاره‌های دوقطبی پیش از خود را منسوخ می‌کند و جهانی شدن و نظام سرمایه‌داری را به‌عنوان انگاره‌های غالب پس از جنگ سرد جایگزین می‌کند. وی معتقد است که حادثه تروماتیک یازده سپتامبر، چهار انگاره مهم موجود را در سیاست‌های ایالات متحده تقویت می‌کند تا آن‌ها را برای رویارویی با جهان پیچیده و خطرناک به‌وجود آمده تجهیز کند. این چهار اقدام مهم تشکیل‌دهنده پارادایم پس از یازده سپتامبر هستند و عبارت‌اند از: تضمین استیلا و غلبه نظامی و اقتصادی آمریکا، اقدامات پیش‌دستانه و پیشگیرانه به‌عنوان محور سیاست خارجی، غلبه بر تروریسم جهانی و منع سلاح‌های کشتار جمعی، و گسترش دموکراسی در خاور میانه بزرگ برای تأمین امنیت ایالات متحده (احتشامی، ۲۰۰۷، ص. ۳).

در مقابل این دیدگاه که حملات تروریستی یازده سپتامبر و تروریسم و افراط‌گرایی را به‌طور کلی پیش‌فرض در نظر می‌گیرد و تصمیمات آمریکا را اقدامی برای محافظت از خود در برابر این ناامنی ایجادشده می‌داند، نگرش دومی هم وجود دارد که تقدم را به بنیادگرایی و تروریسم نمی‌دهد، بلکه معتقد است اقدامات تبعیض‌آمیز برای مهاجران و اقتصاد استثماری ایالات متحده، زمینه‌ساز ایجاد تروریسم جهانی است. در این دیدگاه تغییر پارادایم ایالات متحده پس از یازده سپتامبر متقدم بر تروریسم جهانی است نه متأخر بر آن. معلم (۲۰۰۲) این پیش‌فرض را که تروریسم اسلامی به‌عنوان ماهیتی مستقل از غرب وجود دارد به چالش می‌کشد. وی

تصریح می‌کند خلق «دیگری» مسلمان در گفتمان «شرق‌شناسانه غرب به‌منظور تأمین منافع اقتصادی و سیاسی غرب در خاورمیانه صورت می‌گیرد و دقیقاً همین هدف است که تبعیض و طرد مهاجران مسلمان یا خاورمیانه‌ای را در دیاسپورا توجیه می‌کند» (معلم، ۲۰۰۲، ص. ۲۹۸). به عقیده معلم، «با فروپاشی جماهیر شوروی، و متعاقب آن منطق دوقطبی جنگ سرد، خلأیی در حیات فرهنگی و سیاسی آمریکا ایجاد شد. بنیادگرایی اسلامی مهیا بود تا یک چارچوب اخلاقی خوب و بد ایجاد کند» (معلم، ۲۰۰۲، ص. ۲۹۹). شعار پس از یازده سپتامبر مبنی بر اینکه «هرکس که با ما نیست بر علیه ماست» (معلم، ۲۰۰۲، ص. ۳۰۰) مرزبندی غیرقابل انعطافی را ایجاد می‌کند. در این مرزبندی تمام مسلمانان بنیادگرا انگاشته می‌شوند و تمام بنیادگراها تا حد تروریست تنزل می‌یابند (معلم، ۲۰۰۲، ص. ۲۹۸) تا دوقطبی جدیدی را در تقابل با غرب ایجاد کنند. در این دیدگاه، بنیادگرا «دیگری» است که از «خود» غرب نشئت می‌گیرد.

۴. نتایج و بحث

مقاله پیش‌رو رمان بنیادگرایی ناخواسته را از منظر این نگاه دوم تحلیل می‌کند و بر این باور است که چنگیز در اثر سیاست‌های تبعیض‌آمیز، استثماری، و منزوی‌کننده ایالات متحده به‌صورت ناخواسته مبدل به بنیادگرا می‌شود. در واقع خوانش حمید از تغییر پارادایم پسایزده سپتامبر، بسیاری از انگاره‌های رایج را در مورد ایالات متحده، بنیادگرایی و تروریسم واکاوی می‌کند.

۴. ۱. بازخوانی دوگانه آمریکای جهان‌وطن/ملی‌گرا

چنگیز در ابتدای روایتش خود را فردی معرفی می‌کند که نه‌تنها خواستار ادغام در جامعه چندصدایی آمریکاست، بلکه از طرف این جامعه هم با منع جدی روبه‌رو نیست. نقل مکان به نیویورک و مشخصاً منهن اقامت است در جهت نیل به این هدف. او می‌گوید احساسم در این جابجایی «بر خلاف انتظار، مانند بازگشت به خانه بود» (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۱۹). دلایلی را که او برای این احساس تعلق خاطر مطرح

می‌کند عبارت‌اند از: زبان اردوی رانندگان تاکسی آن منطقه، مرکز تهیه غذایی که سمبوسه و چانا سرو می‌کرد، شنیدن موسیقی آسیای جنوب شرقی از بلندگوها و سایر مظاهر فرهنگی‌ای که چنگیز در آن‌ها ریشه داشت. دلیل دیگری که برای این احساس «در-خانه-بودن» (بابا، ۱۹۹۴، ص. ۱۳) ذکر می‌کند، جهان‌وطنی بودن نیویورک و کم‌رنگ‌شدن تفاوت‌های قومی و ملی در آن است. او اظهار می‌دارد «در مترو رنگ پوست من در میانه طیف رنگ‌ها بود. در گوشه و کنار خیابان توریست‌ها از من آدرس می‌پرسیدند. در طی چهار سال و نیم هرگز یک آمریکایی نشدم؛ اما به محض ورودم، نیویورکی شدم» (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۱۹). نیویورک برای چنگیز در حکم وطنی است که در آن احساس غربت نمی‌کند. در زمان روایت رمان، چنگیز به مخاطب ناشناس خود می‌گوید که هنوز هم نیویورک در قلب او جای دارد.

انگاره ادغام در آمریکا، پس از یازده سپتامبر در چنگیز دستخوش تحول می‌شود. وی که در زمان حملات در مأموریت شغلی در فیلیپین به سر می‌برد، هنگام بازگشت تفاوت‌های محسوسی را درک می‌کند. ورود به آمریکا پس از یازده سپتامبر با خروج از آن پیش از حادثه بسیار متفاوت است. چنگیز به‌خوبی از احساس سوءظنی که او را احاطه کرده است آگاه است. به‌محض ورود، اداره مهاجرت او و همکارانش را جدا می‌کند: «آن‌ها به صف شهروندان آمریکایی پیوستند و من به صف خارجی‌ها» (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۳۳). روند بازرسی او طولانی‌تر از همکارانش شد؛ بنابراین آن‌ها پیش از او گمرک را ترک کردند و او به‌تنهایی بازگشت. آمریکای پس از یازده سپتامبر نمی‌تواند وطن چنگیز باشد؛ او این «دیگربودگی»^۱ را به‌خوبی لمس می‌کند.

چهره آمریکا پس از این حادثه به‌شدت دگرگون می‌شود. پرچم‌های آمریکا همه‌جا دیده می‌شود. از منظر چنگیز، پرچم‌ها پیامی را فریاد می‌زدند: «ما آمریکا هستیم [...] قدرتمندترین تمدنی که تاکنون جهان به خود دیده است. شما ما را تحقیر کردید؛ مراقب خشم ما باشید» (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۳۴). منهن که به‌خاطر ویژگی‌های چندملیتی‌اش حس وطن را به چنگیز القا می‌کرد، پس از این شوک

1. Othering

غیرمنتظره رنگ عوض می‌کند. رستوران پاک-پنجاب مرکز شایعاتی می‌شود که چنگیز تمام تلاشش را می‌کند که به آن‌ها توجه نکند: «راننده تاکسی‌های پاکستانی تا مرز کشت، مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند؛ افبی‌آی به مساجد، مغازه‌ها، و حتی خانه‌ها یورش می‌برد؛ مردان مسلمان ناپدید می‌شوند و احتمالاً به مراکز بازداشت تنگ و تاریک برده می‌شوند تا بازجویی شوند» (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۳۹). چنگیز نمی‌تواند به راحتی تغییر به وجود آمده را بپذیرد و با خود می‌اندیشد که بسیاری از این شایعات یا خلاف واقع‌اند یا بزرگ‌نمایی می‌شوند و حتی اگر هم واقعیت داشته باشند برای قشر فقیر و درمانده اتفاق می‌افتند نه برای فارغ‌التحصیلان پرینستون با درآمد سالانه هشتاد هزار دلار (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۳۹). وی به خوبی می‌داند که اقتصاد در ایالات متحده عامل مهمی است که می‌تواند حتی مرز بین وطن و غربت را هم جابجا کند. با این حال تنش و آشفتگی موجود، منهن را از وطن به «ناوطن»^۱ (بابا، ۱۹۹۴، ص. ۳۶) مبدل می‌کند. شیرازی (۲۰۱۸) معتقد است آمریکای پسایزده سپتامبر در تعارض با روحیه جهان‌وطنی است. آمریکا در جهت حفظ مرزهای هویت بومی خود به طرد و نفی شهروندان مهاجر و تنوع نژاد، دین و فرهنگ روی می‌آورد، در صورتی که تا پیش از این، به رسمیت شناختن این گوناگونی مایه مباهات این کشور بود (شیرازی، ۲۰۱۸، ص. ۲۶). این عدم پذیرش از سوی جامعه آمریکا، شهروندان مهاجر را مانند چنگیز را به سمت «بستر سازی مجدد» (اریکسن، ۲۰۰۷، ص. ۱۴۱)، یافتن ریشه‌های بومی و ملی‌گرایی سوق می‌دهد.

دو هفته‌ای که در طول تعطیلات چنگیز در پاکستان به سر می‌برد ریشش را نمی‌تراشد. هنگام ترک پاکستان مادرش از او می‌خواهد که پیش از رفتن ریشش را بتراشد (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۵۰). او از این کار سرباز می‌زند. هنگام روایت این موضوع می‌گوید که دقیقاً به خاطر نمی‌آورد که در آن زمان انگیزه‌اش چه بوده است؛ «شاید یک جور اعتراض، نمادی از هویتم [...] نمی‌خواستم به لشکر جوانان اصلاح کرده که همکارانم بودند بپیوندم [...] به شدت عصبانی بودم» (حمید، ۲۰۱۲،

ص. ۵۱). چنگیز معتقد است که با وجود اینکه شاید ریش تنها یک مدل آرایش صورت باشد و اهمیت چندانی نداشته باشد، ولی این مسئله برای شخصی با رنگ پوست او در آمریکا به شدت اهمیت پیدا می‌کند (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۵۱). تا پیش از این چنگیز در مترو مشکلی پیدا نمی‌کرد و به راحتی با خیل جمعیت ترکیب می‌شد؛ اکنون اصلاح نکردن صورت موج توهین و فحاشی را به سمت او روانه می‌کرد. در شرکت محل کارش هم زمزمه‌ها و نگاه‌های خیره به او متمرکز شد. پل هاپر^۱ به مفهومی با عنوان «جهانی‌شدن و عقب‌نشینی به سمت قبیله‌گرایی» (هاپر، ۲۰۰۶، ص. ۳۸) اشاره می‌کند و اذعان می‌دارد که زیستن در روند جهانی‌شدن زندگی در «عصر بلاتکلیفی» است و «جستجوی امنیت و ثبات، برخی از افراد را به سمت کشف مجدد اطمینان و اشتراکات قدیمی به شکل هویت‌های قومی، نژادی و ملی سوق داده است» (هاپر، ۲۰۰۶، ص. ۳۹). شاید بتوان گفت که ریش برای چنگیز یکی از این اشتراکات قدیمی است که در سردرگمی پس از یازده سپتامبر به آن تمسک می‌جوید.

پس از فراغت از تحصیل چنگیز همراه با گروهی از فارغ‌التحصیلان پرینستون به یونان سفر می‌کند. این سفر سرآغاز آشنایی و دلدادگی وی به اریکا^۲ می‌شود که تا پایان رمان او را رها نمی‌کند. لیکن اریکا دل در گرو عشقی دیگر دارد که سد راه چنگیز می‌شود. اریکا و کریس از کودکی در همسایگی یکدیگر زندگی می‌کرده‌اند. دوستی دوران کودکی به عشقی عمیق مبدل می‌شود. هر دوی آن‌ها در دانشگاه پرینستون پذیرفته می‌شوند ولی بیماری فرصت ادامه تحصیل را از کریس می‌گیرد. در سالی که اریکا دانشجوی سال اول بود کریس مغلوب سرطان ریه می‌شود و جان می‌سپارد. اریکا هرگز نمی‌تواند با این فقدان کنار بیاید. اریکا معتقد است او نیز مانند چنگیز مهاجری دور از وطن است: «من هم دلم برای وطنم تنگ می‌شود. با این تفاوت که وطن من مردی با انگستان بلند و لاغر بود» (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۱۸). پس از مرگ کریس، اریکا دچار افسردگی شدید می‌شود و مدتی را در بیمارستان سپری

1. Paul Hopper

2. Erica

می‌کند. اولین باری که چنگیز به خانهٔ اریکا می‌رود تا خانواده‌اش را ملاقات کند، با دیدن اتاق اریکا با خود می‌اندیشد: «احساس کردم در خانهٔ خودم هستم» (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۲۵).

ایالات متحدهٔ آمریکا در رمان حمید از طریق دو جلوهٔ فرامکانی تجلی می‌یابد: شرکت آندروود سامسون^۱ و اریکا. هر دو این تعلق خاطرها را می‌توان تفسیر سمبلیک کشور آمریکا تعبیر کرد. منتقدان متعددی از جمله هارتنل^۲ (۲۰۱۰، ص. ۳)، موری^۳ (۲۰۱۸، ص. ۲۳۱)، چن^۴ (۲۰۱۳، ص. ۱۲۹) و گری (۲۰۱۱، ص. ۶۲) به تفسیر تمثیلی این دو اشاره کرده‌اند. اریکا را می‌توان مجازی از کل آمریکا تصور کرد و عشق چنگیز به وی را عشق به آمریکا تعبیر کرد. گری (۲۰۱۱، ص. ۶۹) بر این باور است که در رمان حمید مناسبات شخصی و سیاسی در هم می‌آمیزند و اریکا در واقع مجاز جزء از کل (آم) اریکا است. اولین باری که پس از یازده سپتامبر چنگیز اریکا را ملاقات می‌کند، شش هفته از آخرین دیدارشان می‌گذرد. اریکا قدری آشفته است و فکر کریس او را رها نمی‌کند. شب‌ها مجبور است به زور قرص بخوابد. دغدغهٔ ذهنی اریکا کشته‌شدن به دست تروریست‌ها نیست. بلکه «تخریب مرکز تجارت جهانی، افکار قدیمی را که مانند رسوب در ته یک دریاچه ته‌نشین شده بود برهم زد؛ اکنون آب ذهنش با چیزهایی که قبلاً آن‌ها را نادیده می‌گرفت گل‌آلود شده بود» (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۳۵). با وجود اینکه اریکا و چنگیز زمان زیادی را با هم می‌گذرانند و هر روز بر شدت علاقه‌شان به یکدیگر افزوده می‌شود، این عشق هرگز به فرجام نمی‌رسد. اریکا پس از مرگ کریس نمی‌تواند با هیچ مردی رابطه داشته باشد. چنگیز تصریح می‌کند، «علی‌رغم میل باطنی‌اش به من، بدنش مرا پس می‌زد» (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۳۸). چند روزی می‌گذرد و از اریکا خبری نیست؛ به تماس‌ها و پیام‌های چنگیز هم پاسخ نمی‌دهد. بالاخره وقتی تماس می‌گیرد و می‌خواهد چنگیز

-
1. Underwood Samson
 2. Anna Hartnell
 3. Peter Morey
 4. Pei Chen

را ببیند، چنگیز با اریکای متفاوتی روبه‌رو می‌شود، لاغر، رنگ‌پریده، مضطرب و غرق در افکار کریس (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۴۲). چنگیز او را به آپارتمان خود می‌برد از او می‌خواهد که او را کریس تصور کند و خود نیز همین نقش را وانمود می‌کند. دیگر جسم اریکا او را رد نمی‌کند. تنها صمیمیت فیزیکی که بین آن‌ها شکل می‌گیرد محدود به همین تجربه‌ی مظاهرانه می‌شود (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۴۳). اریکا چنگیزی را می‌پذیرد که خودش نیست. چنگیز پس از این رابطه احساس شرمساری می‌کند. «با پذیرفتن نقش دیگری من خود را در چشم خودم خوار کردم؛ گویا با غلبه‌ی ادامه‌دار رقیب بی‌جانم در این مثلث عشقی عجیب تحقیر شدم» (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۴۳).

حمید پارادایم آمریکایی مبارزه با تروریسم را از رهگذر نمود انسانی آن در اریکا به چالش می‌کشد. با فرض گزاره «من بدنم هستم و بدنم من است» (عظیمی و احمدزاده، ۱۳۹۷، ص. ۱۰۴) جسم اریکا تجسمی از خود او و به تبع آن نمودی از آمریکاست. آمریکا، نمود یافته در اریکا، چنگیز پاکستانی مسلمان را پس می‌زند و او تنها زمانی پذیرفته می‌شود که ملیت و مذهب خود را فراموش کند و نقش «دیگری» را بازی کند. در دیدگاه تمثیلی که ذکر شد، چنگیز بیانگر تغییر یا نمادی از چنگیزخان مغول (گری، ۲۰۱۱، ص. ۵۸) و کریس نماد ریشه‌های مسیحیت یا کریستف کلمب و رویارویی‌اش با آمریکا (هارتنل، ۲۰۱۰، ص. ۳۴۳) است. بنابراین چنگیز تنها با انکار هویت مسلمان خود یا هویت آسیایی‌اش و پذیرفتن نقش سیاح اروپایی می‌تواند سهمی از جامعه‌ی پسایازده سپتامبر آمریکایی داشته باشد. آمریکا دیگر «دیگ ذوب» (هارتنل، ۲۰۱۰، ص. ۳۳۷) قبل از یازده سپتامبر نیست که تمام مهاجران و خرده‌فرهنگ‌ها را با پیشینه‌های قومی، ملی، و مذهبی مختلف در خود جای دهد و از آن‌ها شهروند جهان‌وطن بسازد. حمید، بنیادگرایی ناخواسته را داستانی عاشقانه معرفی می‌کند و تصریح می‌کند:

رمان‌های سنتی مهاجران، راجع به آمدن به آمریکایند ... من می‌خواستم قطبیت قرن بیست و یکم را نشان دهم وقتی که جریان آهن‌ریا تغییر می‌کند و آن‌ها را می‌رانند. اصل این داستان در مورد کسی است که عاشق آمریکاست، عاشق زنی

آمریکایی است، ولی مجبور به ترک می‌شود. داستان عاشقانه غم‌انگیزی است. (هارتل، ۲۰۱۰، ص. ۳۳۷)

در کنار دافعه آمریکا نسبت به مهاجران، پس از یازده سپتامبر، نکته‌ای که نمی‌توان از نظر دور داشت این است که حمید نویسنده‌ایست پاکستانی که سال‌ها در آمریکا و انگلیس به تحصیل و فعالیت مشغول بوده است. همان‌طور که در مقدمه اشاره شد، تجربه زیست در «منطقه تماس»^۱ (یانگ، ۲۰۱۲، ص. ۱۵۶) میان شرق و غرب او را به نویسنده‌ای دیاسپورایی «دورگه» مبدل کرده است که نمی‌تواند «خودآگاهی دوگانه» (گیلروی، ۱۹۹۳، ص. ۱) خود را نسبت به دو گفتمان رقیب نادیده بگیرد. هرچند هدف پیش‌رو حاضر بررسی دیاسپورایی رمان نیست، این مسئله شایان توجه است که بخشی از شکست چنگیز برای وفق با جامعه آمریکا، سیالیت دیاسپورایی او و مقاومت در برابر هر دو گونه جمود، سکون و قطعیت است. مطلبی را که راد، فارسیان و بامشکی (۱۳۹۷، ص ۳) در رابطه با ادبیات تطبیقی بیان می‌کنند می‌توان به ادبیات دیاسپورایی تعمیم داد. از نظر آن‌ها «ادبیات تطبیقی در هر زمان بر آن است که «خودی» را در آینه «دیگری» ببیند و بشناسد». چنگیز در می‌یابد که هویت پاکستانی مستقلاً ندارد. این تجلی در شیلی و با بازدید از خانه پابلو نرودا در وی رخ می‌دهد:

احتمالاً بخشی از شکست تلاش‌های من برای مراوده با اریکا به این علت بود که در بسیاری از مسائل اساسی نمی‌دانستم که کجا ایستاده‌ام. من فاقد یک هسته ثابت بودم. من مطمئن نبودم که متعلق به کجا بودم - نیویورک، لاهور، هردو، هیچکدام - و به همین علت زمانی که او دست یاری به سمتم دراز کرد، چیز قابل عرضه‌ای نداشتم که به او بدهم. شاید به همین خاطر بود که مایل بودم که نقش کریس را بازی کنم، زیرا هویت خودم بسیار شکننده بود. ولی با این کار و ناتوانی در ارائه جایگزینی برای نوستالژی مزمین اریکا، بیشتر او را در سرگردانی‌اش غرق کردم. (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۵۶-۵۷)

نرودا، شاعر مبارز شیلیایی که مدت زیادی از عمر خود را در تبعید سپری کرد، این دریافت را در چنگیز بیدار می‌کند که او نیز «یک تبعیدی خودخواسته» است و ادامه اقامت او در آمریکا در گرو مصالحه ارزش‌های اوست (حیدر، ۲۰۱۲، ص. ۲۲۲).

قبل از ترک آمریکا برای همیشه، چنگیز برای آخرین بار به دیدار اریکا می‌رود. در آسایشگاه روانی به او می‌گویند که اریکا دو هفته پیش غیبش زده است. لباس‌هایش را نزدیک یک پرتگاه صخره‌ای پیدا کردند ولی هیچ بقایایی از جسمش یافت نمی‌شود. کسی نمی‌داند که خودش را کشته یا فرار کرده است (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۶۱). هنگامی که سرانجام چنگیز به پاکستان باز می‌گردد به مخاطب خود می‌گوید:

من به پاکستان برگشتم ولی اقامتم در کشور شما متوقف نشد. احساسم درگیر اریکاست، چیزی از وجودش را با خودم به لاهور آوردم - یا شاید صحیح‌تر این است که بگویم من چیزی از وجودم را در او گم کردم به طوری که حتی در شهر محل تولدم جایم را پیدا نمی‌کنم. (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۶۴)

پس از بازگشت هم، چنگیز همواره در انتظار خبری از اریکاست و دست از ایمیل زدن به او نیز بر نمی‌دارد، هرچند هیچ‌وقت پاسخی دریافت نمی‌کند (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۶۵). او فکر می‌کند خیلی عادی با اریکا در ارتباط است (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۶۵). شیرازی، مرگ اریکا را مرگ «رویای امریکایی» می‌داند که همه مهاجران را شیفته خود می‌کند (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۲۵).

۴. ۲. بازخوانی دوگانه بنیادگرایی مذهبی/اقتصادی

گیدنز جهانی‌شدن را مبتنی بر کشمکش بین دیدگاه جهان‌وطنی و بنیادگرایی می‌داند. وی ظهور بنیادگرایی را مقارن با پیدایش جهانی‌شدن می‌داند و برای اثبات ادعایش بر این نکته تأکید می‌کند که با اینکه بنیادگرایی نخستین بار به عقاید برخی از پیروان فرقه پروتستان در آمریکا که داروین را طرد کرده بودند اطلاق شد، تا اواخر دهه پنجاه میلادی، چنین کلمه‌ای در لغتنامه آکسفورد وجود نداشت و ابداع این واژه به دهه شصت میلادی بر می‌گردد (گیدنز، ۲۰۰۲، ص. ۴۷). به عقیده وی «بنیادگرایی

مترادف فاشیسم یا استبداد نیست»، بلکه بازگشت به متون پایه و خواندن تحت‌اللفظی آن‌ها و به‌کارگیری آن‌ها در زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است. بنابراین کسانی که معنای واقعی متون مقدس یا سایر متون را می‌فهمند قدرت را به دست می‌گیرند (گیدنز، ۲۰۰۲، ص. ۴۷). در بازخوانی حمید از تغییر پارادایم پسایزده سپتامبر، بنیادگرایی را نمی‌توان به‌صورت مستقل از غرب بررسی کرد. در حقیقت «بنیادگرایی فرزند جهانی شدن است» (گیدنز، ۲۰۰۲، ص. ۴۸) و چنگیز بنیادگرا محصول دانشگاه بنام آمریکایی و شرکت موفق تجاری آمریکایی است. کلیدواژه درک بنیادگرایی در رمان حمید اقتصاد است. یازده سپتامبر موعد تهاجم به برج‌های دوقلوی سازمان تجارت جهانی است، به این معنی که چیزی که بدان حمله می‌شود پیکره اقتصادی یک ابرقدرت این عرصه است. اسلاوی ژیزک^۱ معتقد است «تنها راه فهم اتفاقات یازده سپتامبر این است که آن را در بستر ضدیت با نظام سرمایه‌داری جهانی قرار دهیم» (به‌نقل از لکوراس، ۲۰۱۰، ص. ۸۲).

ورود چنگیز به آمریکا مقارن ورود او به دانشگاه پرینستون است. او پرینستون را بانویی معرفی می‌کند که دانشجویان را در دامان خود می‌پرورد و هر پاییز دامان می‌گشاید و دست‌پرورده‌های خود را به صاحبان مشاغل معرفی می‌کند (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۱۰). این تصویر مادرانه از پرینستون را می‌توان جامعه آمریکا فرض کرد که برای چنگیز در مراحل اولیه اقامتش به‌مثابه مام وطن است. مادری که فرزندانش در حوزه اقتصاد نقش‌آفرینی می‌کنند. شرکت آندروود سامسون یکی از فرصت‌های شغلی رشک‌برانگیز برای فارغ‌التحصیلان پرینستون است. در سال ۲۰۰۱ هشت نفر از دانش‌آموختگان پرینستون، توسط این شرکت تجاری برای مصاحبه دعوت می‌شوند که چنگیز یکی از آن‌هاست. از منظر تمثیلی که پیش از این به آن اشاره شد، این شرکت نماد کشور آمریکاست. چن معتقد است که حروف ابتدایی شرکت اقتصادی آندروود سامسون^۲، یعنی US، همان حروف اولیه ایالات متحده است (حمید، ۲۰۱۲،

1. Slavoj Žižek

2. Underwood Samson

ص. ۱۲۹). به عقیده او شرکت آندروود سامسون و ایالات متحده نماد «سرمایه‌داری جهانی و نخبه‌گرایی» (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۱۳۰) هستند. جیم مسئول مصاحبه و استخدام نیروهای جدید است. بر خلاف انتظار، چیزی که باعث توفیق چنگیز می‌شود صلاحیت‌هایی ذکرشده در رزومه‌اش نیست. این نکته که خانواده چنگیز توان مالی پرداخت هزینه تحصیل او را ندارند و او با بورسیه کمک هزینه تحصیلی به آمریکا آمده است توجه جیم را جلب می‌کند. او اذعان می‌کند: «اینکه در زادگاهت گرسنه بودی برای من نکته مثبتی است» (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۱۱). هدف تطمیع اقتصادی مهاجران و به خدمت گرفتن آنها در این گزینش مشهود است.

جیم مدام به چنگیز می‌گوید که خود او هم مسیری مشابه را از فقر به مکنث طی کرده است و از این روست که به چنگیز و موفقیت‌هایش علاقه‌مند است. او یاد آور می‌شود «من هرگز به این جهان احساس تعلق نکردم، درست مثل تو» (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۳۱). چنگیز در آمریکا بیگانه است و «دیگری» بودنش دور از انتظار نیست. اما این مسئله در مورد جیم که خود آمریکایی و در صدر شرکت تجاری موفق است جای سؤال دارد. زمانی که چنگیز علت را جویا می‌شود، جیم فقر را علت اصلی این احساس بیگانگی عنوان می‌کند. او می‌گوید: «من در آن سو بزرگ شدم. در نیمی از زندگی‌ام من در بیرون مغازه شکلات فروشی بودم و به داخل نگاه می‌کردم» (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۳۱). با این اعتراف، جیم این نکته را متذکر می‌شود که در ساختار اقتصادی آمریکا «دیگری» تنها افرادی با نژاد، ملیت و مذهب متفاوت نیستند؛ بلکه فقر عامل تأثیرگذاری در این «دیگربودگی» است. پس از یازده سپتامبر اوضاع اقتصادی کمی متزلزل می‌شود. جیم به چنگیز اطمینان می‌دهد که اوضاع رو به بهبود خواهد رفت. او از زمان دانشجویی خود برای چنگیز تعریف می‌کند، دوران رکود اقتصادی دهه هفتاد، «ولی می‌شد فرصت‌های جدید را استشمام کرد. آمریکا از یک کشور تولیدی به یک کشور خدماتی تبدیل می‌شد، یک تغییر عظیم، بزرگ‌تر از آنچه تا آن زمان دیده بودیم» (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۴۰). او ادامه می‌دهد:

اقتصاد مثل یک حیوان است، تکامل می‌یابد. در ابتدا به ماهیچه احتیاج داشت. اکنون تمام خونی که می‌توانست ذخیره کند به سمت مغزش گسیل می‌شود. این همان جایی است که من می‌خواستم باشم. در قسمت مالی. در کسب و کار هماهنگ کننده. و این همان جایی است که تو در آن ایستاده‌ای. تو خونی هستی که از بخشی از بدن آورده شدی که این حیوان دیگر به آن نیاز ندارد. دم. مانند من. ما از جاهایی آمده‌ایم که در حال هدر رفتن بودیم. (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۴۰)

صحبت‌های جیم مدت‌ها فکر چنگیز را به خود مشغول کرده بود. چنگیز تصدیق می‌کند که حقایقی در گفته‌های جیم نهفته است، ولی این تصور که سرزمینش، همچون دم یک حیوان، به مثابه عضوی از پیکره اقتصاد بود که محکوم به زوال بود تا ابرقدرت‌های اقتصادی ادامه حیات دهند آزارش می‌داد. حمید، در مصاحبه‌ای، بنیادگرایی ناخواسته را داستان مواجهه شخص با نظام سرمایه‌داری می‌داند (سینگ، ۲۰۱۲، ص. ۱۵۴). گیدنز هم به این نابرابری جهانی اشاره می‌کند:

بسیاری از شرکت‌های بزرگ چندملیتی در آمریکا مستقر هستند. [...] دیدگاه بدبینانه نسبت به جهانی شدن، این مسئله را اقدام شمال صنعتی می‌داند که کشورهای درحال توسعه جنوب یا نقش فعالی در آن ندارند یا حضورشان بسیار کم‌رنگ است. این دیدگاه، جهانی شدن را مخرب فرهنگ محلی، افزایش دهنده نابرابری جهانی و وخیم کننده وضعیت فقرا می‌داند. به نظر برخی، جهانی شدن دنیا را به دو بخش برنده‌ها و بازنده‌ها تقسیم می‌کند، گروه اندکی شتابان به سمت کامیابی، و اکثریت مابقی محکوم به یأس و تهی‌دستی. (گیدنز، ۲۰۰۲، ص. ۲۹)

چنگیز به خوبی حس می‌کند که در این نابرابری اقتصادی، او در گروه بازنده‌ها جای می‌گیرد. وقتی که چنگیز به روز استخدام خود و همکاران جدیدش در شرکت تجاری فکر می‌کند، گوناگونی آن‌ها را به یاد می‌آورد؛ آن‌ها از جنسیت و ملیت‌های مختلف بودند. با این حال اشتراکاتی مانند فارغ‌التحصیلی از دانشگاه‌های درجه یک داشتند. او می‌گوید: «اگر موهایمان را کوتاه می‌کردیم و لباس نظامی بر تن می‌کردیم قابل تشخیص از یکدیگر نبودیم» (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۲۱). مقایسه کارشناسان

شرکت تجاری با سربازان صحنه نبرد، به اهداف سیطره طلبانه اقتصادی شرکت معطوف است.

اشتغال در شرکت تجاری آندروود سامسون، در کنار عشق به اریکا، نقطه ارجاعی است که چنگیز را به آمریکا پیوند می‌دهد. اصل کلی که خط مشی شرکت را معین می‌کند شعار «تمرکز بر مبانی» (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۴۰) است. دو کلمه مبانی و بنیادگرایی ترجمه‌هایی هستند که برای کلمه فاندامتال و فاندامتالیزم در نظر گرفته شده‌اند. بدیهی ست که در شعارهای شرکت تجاری آمریکایی و جنبش‌های افراطی در خاورمیانه تأکید بر مبنا، بنیاد، و اساس است. بنابراین تأکید بر «مبانی» در آندروود سامسون نوعی «بنیادگرایی اقتصادی» (گری، ۲۰۱۱، ص. ۶۳) است. نکته در خور توجه این است که عبارت «بنیادگرایی» تنها یک بار در رمان به کار رفته است. در اولین ملاقات چنگیز با خانواده اریکا، پدر اریکا از اوضاع و احوال پاکستان سؤال می‌کند و چنگیز پاسخ‌های معمول را می‌دهد و تشکر می‌کند. پدر اریکا به مشکلاتی از قبیل فساد، دیکتاتوری، اختلاف طبقاتی و بنیادگرایی در پاکستان اشاره می‌کند. با اینکه چنگیز در درونش گفته‌های او را تصدیق می‌کند، لحن تحقیرآمیز آمریکایی‌اش را نمی‌تواند تحمل کند. با این حال خود را کنترل می‌کند و به پاسخ مودبانه «اوضاع به این بدی هم نیست» (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۲۶) اکتفا می‌کند. تا پایان رمان، حتی زمانی که چنگیز به یک فعال دانشگاهی ضد آمریکایی مبدل می‌شود، هیچ‌گاه عنوان بنیادگرایی را به خود اطلاق نمی‌کند. در بازخوانی که حمید در برابر پارادایم آمریکایی ارائه می‌دهد، بنیادگرایی اقتصادی است تا مذهبی و منشأ آن غرب است نه شرق.

شاید حملات یازده سپتامبر آن قدری که آمریکایی‌ها را مرعوب ساخت چنگیز را تحت تأثیر قرار نداد، لیکن حملات هفت اکتبر به افغانستان ضربه تروماتیک را به او وارد می‌کند. تا پیش از این او یکی از کارکنان موفق و خوش‌آتیۀ شرکتش بود. اما پس از این تحولات سیاسی، تغییر تمرکز او محسوس است. پس از شب پر تنش نشر اخبار تهاجم به افغانستان، چنگیز برای اولین بار خواب می‌ماند و دیر به سر کارش

می‌رود (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۴۱). پس از گذشت شوک اولیه او سعی می‌کند خود را متقاعد کند که این اتفاقات کلان در جهان ربطی به زندگی شخصی او ندارند و کاری از دست او ساخته نیست. در عین حال او به خوبی آگاه است که اخگر آتش اولیه همچنان در وجودش روشن است. آن روز چنگیز کاری را که همیشه خیلی خوب از عهده آن بر می‌آمد نتوانست انجام دهد، «تمرکز بر مبانی» (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۴۱). همسویی او با بنیادگرایی اقتصادی رو به نقصان می‌گذارد.

چنگیز به مأموریت جدیدی در شیلی فرستاده می‌شود. در شیلی چنگیز دیگر فرد سخت‌کوش سابق نیست. تمام فکرش معطوف تنش ایجادشده بین هند و پاکستان و خودداری آمریکا برای بهبود روابط بین دو کشور است. خوان-باتیستا، همکار او در شرکت شیلیایی، از کم‌کاری او به تنگ می‌آید. به پیشنهاد او چنگیز به دیدن خانه پابلو نرودا می‌رود. در آمریکای جنوبی و در مواجهه با خوان-باتیستا و پابلو نرودای چپ‌گرا، باورهای جهان‌وطنی چنگیز دچار چالش می‌شود. حسین دهشیار «تعارض کلیدی» بین تفکرات جهانی‌شدن و کمونیسم را انکارناپذیر می‌داند؛ به تصریح او «حمله شدید به مفهوم جهانی‌شدن و نقد فلسفی آن، اکثراً از ناحیه طیف چپ سیاسی است» (دهشیار، ۱۳۸۸، ص. ۴).

هرچه می‌گذرد چنگیز اهمال بیشتری در انجام وظایفش نشان می‌دهد تا اینکه یک روز خوان-باتیستا او را برای صرف غذای شیلیایی به رستوران دعوت می‌کند. در آنجا او به چنگیز می‌گوید مشخص است که او از چیزی ناراحت است. سپس از او می‌پرسد: «آیا این مسئله که امرار معاش تو از طریق مختل کردن زندگی دیگران انجام می‌شود آزارت می‌دهد؟» (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۵۷) چنگیز از در انکار در می‌آید و پاسخ می‌دهد که آن‌ها فقط یک شرکت ارزش‌گذاری هستند و در خرید و فروش‌ها مداخله‌ای ندارند. شاید سؤال بعدی خوان-باتیستا تیر خلاص را به سوی چنگیز شلیک می‌کند و همان «کاتالیزور» (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۵۷) است که او برای

تصمیم نهایی به آن نیازمند است. او راجع به «جان‌نثارها»^۱ از چنگیز می‌پرسد و وقتی اظهار بی‌اطلاعی او را می‌بیند خودش توضیح می‌دهد: جان‌نثارها «پسران مسیحی بودند که توسط عثمانی‌ها دستگیر می‌شدند و آموزش می‌دیدند تا سربازان بزرگ‌ترین لشکر در جهان، یعنی لشکر مسلمانان باشند. آن‌ها بسیار درنده‌خو و وفادار بودند: آن‌ها برای محو کردن تمدن خودشان جنگیده بودند، بنابراین راه برگشتی نداشتند» (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۵۷). چنگیز تمام شب را به تفکر و بازاندیشی در شرایط خود می‌پردازد. نتایج این تفکرات به کامش بسی تلخ است: «من جان‌نثار عصر کنونی بودم، خدمتگزار امپراطوری آمریکا هنگامی که داشت به کشور همسایه‌ام حمله می‌کرد شاید هم داشت توطئه می‌کرد تا کشور من هم با تهدید جنگ مواجه شود» (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۵۸). چنگیز عزمش را جزم می‌کند تا مأموریت را نیمه‌کاره رها کند و به نیویورک باز گردد. تلاش‌های جیم و دیگران برای منصرف کردن او بی‌ثمر است. او از تمام عواقب قطع همکاری با شرکت، مثل باطل شدن ویزای آمریکایی‌اش و در نتیجه اجبار او برای ترک این کشور، به‌خوبی آگاه است. چنگیز می‌داند که «روزهای تمرکز بر مبانی به سر رسیده است» (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۵۸) و او دگر نمی‌تواند به فعالیت‌های بنیادگرایانه اقتصادی ادامه دهد.

همان‌طور که در ابتدای این بخش ذکر شد، بنیادگرایی بازگشت به متون پایه و خواندن تحت‌اللفظی آن‌ها و به‌کارگیری آن‌ها در زندگی اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی است (گیدنز، ۲۰۰۲، ص. ۴۷). خوانش چنگیز از پارادایم آمریکایی پس از بازگشت از شیلی دستخوش تحول می‌شود. تغییر در نگرش او نسبت به داده‌های ثابت و تحلیل متفاوت آن‌هاست؛ درست مانند مثال خرگوش-اردک، وقایع ثابتند ولی نوع نگاه متحول شده است: «در بازگشت به نیویورک تصمیم گرفتم به خودم با نگاه «جان‌نثار سابق» نگاه کنم، با چشمان تحلیلی‌گر یک محصول پرینستون و آندروود سامسون، ولی بدون قید الزامات متعدد دانشگاه و شغل برای تمرکز بر اجزاء و در نتیجه رها برای سنجیدن کلیت جامعه‌ی شما» (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۵۹). اکنون که

1. Janissaries

چنگیز با نگاه جدیدش به گذشته می‌اندیشد، احساس می‌کند همواره عملکرد آمریکا در جهان برایش نفرت‌انگیز بوده است. «مداخله مستمر در امور سایر کشورها [...] ویتنام، کره، تایوان، خاورمیانه، افغانستان» (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۵۹). اینک چنگیز درک می‌کند که «ابزار اصلی امپراطوری آمریکا برای اعمال قدرت در جهان پول بود» (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۵۹) و این کار را با تبادل کمک‌ها و تحریم‌ها به دولت‌های مختلف انجام می‌داد. چنگیز دیگر نمی‌خواهد نقشی در این غلبه اقتصادی داشته باشد. می‌توان فعالیت آندروود سامسون را تلاشی در جهت جهانی‌سازی دانست. «در نیمه اول رمان، چنگیز مسحور ره‌آوردهای شخصی این جهانی‌سازی است» (موری، ۲۰۱۸، ص. ۲۳۱). هنگامی که چنگیز از ادامه همکاری سرباز می‌زند در واقع در برابر «جهانی‌سازی‌ای که به غربی‌سازی و آمریکایی‌سازی بسنده می‌کند مقاومت می‌کند» (پی-چن، ۲۰۱۳، ص. ۱۳۵).

با اینکه چنگیز در دلش نسبت به خوان-باتیستا احساس قدرشناسی می‌کند، «متشکرم خوان-باتیستا [...] برای اینکه به من کمک کردی که نقابی را که در پشت آن تمام این مسائل پنهان شده بود کنار بزنم» (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۵۷)، شخصیت دیاسپورایی‌اش قادر به یک‌سونگری و ماندن در یک سوی مرز نیست. «عظمت چیزی که از دست می‌دادم مرا منکوب می‌کند ... آیا دل‌تنگ این شهر فرصت‌ها و جنب و جوش و هیجان سحرآمیزش نمی‌شدم؟» (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۵۷). سرانجام چنگیز به پاکستان باز می‌گردد و به‌عنوان مدرس دانشگاه مشغول به کار می‌شود. چنگیز دیاسپورایی نمی‌تواند میان دو نوع بنیادگرایی مرز قائل شود و یکی را بر دیگری رجحان دهد. او به مخاطب خود می‌گوید که طرفدار خشونت نیست و از ریختن خون دیگران متنفر است (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۶۷). او یک فعال ضدآمریکایی است (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۶۷) که در ابتدای رمان خود را دوستدار آمریکا معرفی می‌کند (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۹). به عقیده گیدنز، «بنیادگرایی فرصتی برای تفاسیر مبهم و متعدد و هویت‌های چندگانه ندارد. بنیادگرایی امتناع از گفتگو در جهانی است که صلح و دوامش در گرو محاوره است» (گیدنز، ۲۰۰۲، ص. ۴۸). چنگیز اما یک

شخصیت دیاسپورایی ست که در حال تحول و سیالیت مداوم است و از همین روست که در تمام طول رمان چنگیز یک بنیادگرای «ناخواسته» باقی می‌ماند. شیرازی (۲۰۱۸، ص. ۲۸) به عبارت ناخواسته در عنوان رمان اشاره می‌کند و معتقد است که این صفت به مقاومت چنگیز در برابر همه انواع جمود و بنیادگرایی، اعم از ملی، دیاسپورایی، فرهنگی و مذهبی تعمیم می‌یابد.

۴.۳. بازخوانی دوگانه تروریسم نظامی / اقتصادی

در رمان حمید مرز بین خودی/غیرخودی برداشته می‌شود و تمیز میان تروریست غربی و مسلمان میسر نیست. پرسش «تروریست کیست؟» در معاشرت چنگیز با مخاطب آمریکایی اش مطرح می‌شود. روایت دیاسپورایی حمید به طرز ماهرانه‌ای از پاسخ به این سؤال طفره می‌رود. در واقع حمید سعی در بازخوانی پارادایم آمریکایی تروریسم و مبارزه با تروریسم دارد. در این بازاندیشی، کلیشه‌هایی مانند «تروریست مسلمان» یکی از «دیگری»‌هایی است که در جریان جنگ با تروریسم ایجاد شده است (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۲۲۷).

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، چنگیز پس از بازگشت به پاکستان به تدریس در دانشگاه می‌پردازد. او به مخاطبش می‌گوید که «تجربیات جان‌نثار سابق» خود را در اختیار دانشجویان قرار می‌دهد (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۶۶) و اتاقت همواره مملو از دانشجویان علاقه‌مند است (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۶۷). او به‌تازگی علیه سیاست‌های آمریکا در مبارزه با تروریسم مصاحبه کرده است و از سوی دوستانش با این هشدار مواجه شده است که ممکن است آمریکا کسی را سراغش بفرستد و او هم همواره فکر می‌کند که تحت تعقیب است (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۶۸). در طول رمان همواره این شائبه وجود دارد که آیا مخاطب آمریکایی همان مأموریت است که به سراغ چنگیز فرستاده شده است.

در ابتدای رمان، ظاهراً مخاطب آمریکایی به‌دنبال چیزی می‌گردد و در حال انجام مأموریت است (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۹). اندکی پس از شروع گفتگو، چنگیز به او می‌گوید جای نگرانی نیست و مرد تازه‌وارد گارسون آن‌هاست و لازم نیست دست به

زیر کتتش ببرد. درست زمانی که خواننده رفتار مرموز مرد آمریکایی را جستجو برای یافتن سلاح تغییر می‌کند، چنگیز ادامه می‌دهد، فکر می‌کنم به دنبال کیف پولت می‌گردی. وقتی غذایمان تمام شد حساب می‌کنیم (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۱۰). در ادامه چنگیز تأیید می‌کند که گارسون ظاهری ترسناک دارد، اما بلافاصله اضافه می‌کند که او کاملاً مؤدب است و فرصت هرگونه قضاوتی را از خواننده می‌گیرد. وقتی اندکی بعد گارسون چای سرو می‌کند، چنگیز از مهمان خود می‌خواهد که به مسموم بودن چای مشکوک نباشد و برای رفع سوءظن او حاضر است چایش را با او عوض کند (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۱۲). در تمام طول گفتگو، مخاطب آمریکایی معذب است و به اطراف نگاه می‌کند. چنگیز رفتار او را به حیوانی تشبیه می‌کند که از لانه‌اش دور می‌افتد و در محیط ناآشنا نمی‌داند که صید است یا صیاد (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۱۹). این تناقض عامدانه است که خواننده هم از حل آن عاجز است؛ در منازعه قدرت بین چنگیز و مخاطب آمریکایی‌اش کدام تروریست است و کدام قربانی ترور؟ وقتی حین گفتگو ناگهان برق قطع می‌شود، مرد آمریکایی به سرعت بلند می‌شود و دستش را به زیر کتتش می‌برد. چنگیز به او اطمینان می‌دهد که کسی کیف پولش را به سرقت نخواهد برد (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۲۸).

در تمام مدت روایت رمان، چنگیز و مخاطب خاموشش در رستورانی در پاکستان نشسته‌اند و منتظر سرو غذا هستند. وقتی رمان رو به پایان می‌رود غذا حاضر می‌شود. مرد آمریکایی منتظر کارد و چنگال است ولی چنگیز او را به خوردن غذا با دست دعوت می‌کند: «زمان آن رسیده که دستنمان را کثیف کنیم [...] لمس شکار بسیار لذت‌بخش است» (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۴۹). همان‌طور که مشاهده می‌شود، ایهام عبارات آلودن دستان و شکار را نمی‌توان نادیده گرفت. در انتهای غذا، چنگیز یک دسر شیرین سفارش می‌دهد با این توجیه که «سربازان هم‌وطن تو هنگام اعزام به جنگ، جیره شکلات دریافت می‌کنند. بنابراین چشم انداز شیرین کردن کام پیش از حتی خونین‌ترین مأموریت‌ها چندان هم برای تو غریب نیست» (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۵۳). سپس چنگیز متوجه برآمدگی‌ای در زیر کت مخاطب ناشناس می‌شود، موازی

استخوان جناغ، درست همان جایی که مأموران امنیتی مخفی، غلاف اسلحه خود را می‌بندند. ولی بلافاصله حدس دیگری را جایگزین فرض نخستین می‌کند؛ حتماً کیف پول مسافرتی‌اش را آنجا گذاشته است تا از دستبرد سارقان حفظ شود (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۵۴). همان‌طور که طی مثال‌های متعدد عنوان شد، حمید تصور مسلح بودن مخاطب آمریکایی را به کرات در خواننده برمی‌انگیزد، ولی بلافاصله با گمانه‌زنی‌های اقتصادی مجال به فرجام رساندن تصورات اولیه را از خواننده می‌گیرد.

زمانی که تصمیم به ترک رستوران می‌گیرند، متوجه می‌شوند که افرادی، از جمله گارسون خوش‌خدمت رستوران، در حال تعقیب آن‌ها هستند (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۶۴). در پایان رمان، گارسون به سرعت به آن‌ها نزدیک می‌شود و به چنگیز اشاره می‌کند تا آمریکایی را دستگیر کند. این ابهام که آیا گارسون و چنگیز از ابتدا تصمیم به سوء قصد نسبت به مرد آمریکایی را داشتند یا با اطلاع از نیت او برای ترور چنگیز مبادرت به این اقدام کردند هیچ‌گاه حل نمی‌شود. مخاطب ناشناس به دنبال چیزی در کتش می‌گردد. چنگیز برق فلز را می‌بیند ولی سعی می‌کند خود را متقاعد کند که حتماً برق گیره کارت‌های تجاری‌اش بوده است (حمید، ۲۰۱۲، ص. ۶۸). جایگزینی اسلحه با کارت تجاری می‌تواند اشاره به این موضوع داشته باشد که استیلای غرب بر جهان از طریق سرمایه و کارتل‌های قدرتمند می‌تواند قابل مقایسه با جنگ و کشتار باشد. لیندسی آن بالفور^۱ (۲۰۱۶، ص. ۲) معتقد است سلاح کشتار و اقتصاد، دو قطب متضاد نیستند، بلکه هر دو می‌توانند به یک اندازه عامل ایجاد خشونت باشند. گری نیز معتقد است که بینایی بودن رمان حمید آن را از سایر رمان‌های معطوف به یازده سپتامبر متمایز می‌سازد و بستری را فراهم می‌آورد که در آن گفتمان‌های مبتنی بر تمایز این/آن زیر سؤال می‌رود یا حتی واژگون می‌شود و پاسخ به ابهاماتی مانند تروریست کیست؟ و بنیادگرا کیست؟ همواره با دشواری روبه‌روست (۲۰۱۱، ص. ۶۵).

1. Lindsay Anne Balfour

۵. نتیجه‌گیری

چالش عمده‌ای که مقاله پیش رو سعی در پاسخ به آن دارد این است که آیا تغییر پارادایم صورت‌گرفته در ایالات متحده پس از یازده سپتامبر، به‌ویژه در برخورد با مهاجران مسلمان، نتیجه افراط‌گرایی‌های دینی و مذهبی مسلمانان است یا اینکه سیاست‌های منزوی‌کننده و تمامیت‌خواه ایالات متحده خود عاملی برای سوق دادن مهاجران به سمت عدم تطبیق با جامعه میزبان است. مقاله با تأکید بر اقتصاد به‌جای مذهب پرده از ابعاد جدیدی از بنیادگرایی و افراطی‌گری بر می‌دارد.

به عقیده او میرالی^۱ (۲۰۱۷) حمید سعی در وانوشتن^۲ گفتمان‌های امنیتی موجود دارد تا هویت مسلمان را از سوء تفاهمات بی‌هویت‌کننده برهاند. در رمان حمید تنها صدای رسا، صدای جوان مسلمان پاکستانی معترض است. پاسخ حمید به این سؤال که چرا مخاطب آمریکایی‌اش را مسکوت گذاشته است، این است که «در دنیای رسانه، به‌خصوص رسانه آمریکایی، همواره عکس این شرایط صدق می‌کند» (پی-چن، ۲۰۱۳، ص. ۱۴۲). در واقع حمید سعی کرده است بخشی از داستان را روایت کند که غالباً به حاشیه رانده می‌شود و از نظر دور می‌ماند. رمان بنیادگرایی ناخواسته به علت واقع شدن «در-میان» گفتمان‌های رقیب و حتی متخاصم، «شکاف‌هایی»^۳ (بابا، ۱۹۹۴، ص. ۲) برای درز دریافت‌های جدید فراهم می‌آورد. در این رمان تغییر پارادایم پس از یازده سپتامبر، متفاوت با آنچه در مجامع رسمی تبلیغ می‌شود بازخوانی می‌شود. در این بازخوانی، اقدامات تبعیض‌آمیز غرب با مهاجران مسلمان و طرد آن‌ها باعث تقویت افراط‌گرایی و تروریسم است. بنیادگرایی پیش از آنکه مذهبی باشد اقتصادی است و در جهت تقویت امپریالیسم اقتصادی ابرقدرت‌هاست. در نهایت اینکه تروریسم مالی و اقتصادی مورد تأیید غرب، نبردی بی‌صدا ولی برنده در برابر هیاهوی تروریسم نظامی است و در عین حال می‌تواند کشنده‌تر باشد. این رمان بازتاب‌دهنده تجربیاتی است که مرزهای ثابت جغرافیایی، فکری و معرفتی را

1. Aumeerally
2. writing back
3. interstices

درنوردیده، افق‌های جدیدی را می‌آزمایند. به عقیده گری (۲۰۱۱، ص. ۶۲) «این رمان در یک جهان آستانه‌ای رخ می‌دهد، در زنجیره‌ای از مرزهای متکثر که در آن شخصیت‌ها و فرهنگ‌ها از همدیگر عبور می‌کنند و تضادهای دوگانه‌ای را که راکد و ایستا به نظر می‌رسیدند منحل و بازسازی می‌کنند». تضادهای دوگانه آمریکای جهان‌وطن/ملی‌گرا، بنیادگرایی مذهبی/اقتصادی و تروریسم نظامی/اقتصادی در خوانش حمید از تغییر پارادایم پس‌ایزده سپتامبر بازخوانی می‌شوند. همان‌طور که پیش از این ذکر شد، عنوان بنیادگرا در رمان، کسی را مخاطب قرار نمی‌دهد و این چالش که بنیادگرای ناخواسته کیست با ابهامات عمیقی مواجه است. با خوانشی که ارائه شد شاید بتوان ادعا کرد نظام اقتصادی آمریکا، چنگیز را مانند «جان‌نثاران» مسیحی در ارتش عثمانی، به صورت «ناخواسته» به «بنیادگرای اقتصادی» تبدیل کرده بود. تغییر نگرشی که چنگیز پس از یازده سپتامبر تجربه می‌کند و تحولی که تفسیر تمثیلی نامش القا می‌کند، استنکاف او از ایفای نقش در پیکره امپریالیسم اقتصادی ایالات متحده است.

کتابنامه

- درزی‌نژاد، ا.، و برادران جمیلی، ل. (۱۳۹۶). وطن به مثابه فضایی ترامکانی در گفتمان دیاسپورایی مهجا کهف. *تقد زبان و ادبیات خارجی*، ۱۴ (۱۸)، ۱۶۹-۱۸۵.
- دهشیار، ح. (۱۳۸۸). لیبرالیسم: جوهره جهانی شدن. *اطلاعات سیاسی اقتصادی*، ۲۶۸، ۴۸-۵۵.
- راد، آ.، فارسیان، م.، و بامشکی، س. (۱۳۹۷). بررسی تطبیقی تصویر جنگ جهانی در رمانهای خون دیگران و سووشون. *مطالعات زبان و ترجمه*، ۵۱ (۳)، ۱-۳۱.
- صادقی، ر. (۱۳۹۸). ماهیت پارادایم و ابعاد گرایانه آن. *متافیزیک*، ۱۰ (۲۷)، ۱۲۹-۱۵۶.
- عظیمی، ص.، و احمدزاده، ش. (۱۳۹۷). به سوی تعریفی تازه از بدن: تحلیل مسئله بدن از فلسفه و جامعه‌شناسی تا ادبیات. *مطالعات زبان و ترجمه*، ۵۱ (۴)، ۸۵-۱۱۸.

Aumeerally, N. L. (2017). Rethinking recognition in Muslim diasporic writing: From an 'ethics of responsibility' in *The Reluctant Fundamentalist* to an 'ethics of dispersion' in *The Silent Minaret*. *Culture, Media & Film*, 4, 1-14.

- Balfour, L. A. (2016). Risky cosmopolitanism: Intimacy and autoimmunity in Mohsin Hamid's *The Reluctant Fundamentalist*. *Critique: Studies in Contemporary Fiction*, 58(3), 214-225.
- Bhabha, H. K. (1994). *The location of culture*. London, England: Routledge.
- Business Dictionary*. Retrieved from [http:// www. businessdictionary. com/ definition/ paradigm-shift.html](http://www.businessdictionary.com/definition/paradigm-shift.html)
- Cambridge Dictionary*. Retrieved from <https:// dictionary. cambridge. org/ dictionary/ english/ paradigm-shift>
- Ehteshami, A. (2007). 9/11 as a cause of paradigm shift? Working Paper. Durham University, School of Government and International Affairs, Durham.
- Eriksen, T. H. (2007). *Globalization: The key concepts*. Oxford, England: Berg.
- Giddens, A. (2002). *Runaway world: How globalisation is reshaping our lives*. London, England: Profile Books.
- Gilroy, P (1993). *The black Atlantic: Modernity and double consciousness*. London, England: Verso.
- Gray, R. (2011). *After the fall: American literature since 9/11*. Malden: John Wiley and Sons.
- Haider, N. (2012). Globalization, US imperialism and fundamentalism: A study of Mohsin Hamid's *The Reluctant Fundamentalist*. *South Asian Review*, 33(2), 203-238.
- Hamid, M. (2012). *The reluctant fundamentalist*. Orlando: Harcourt.
- Hartnell, A. (2010). Moving through America: Race, place and resistance in Mohsin Hamid's *The Reluctant Fundamentalist*. *Journal of Postcolonial Writing*, 46(3-4), 336-348.
- Hopper, P. (2006). *Living with globalization*. Oxford, England: Berg.
- Lecouras, P. (2010). 9/11, Critical theory, and globalization. *Interdisciplinary Literary Studies*, 12(1), 78-90.
- Merriam Webster Dictionary*. Retrieved from https://www.merriam-webster.com/dictionary/paradigm_shift
- Moallem, M. (2002). Whose paradigm? *Meridians*, 2(2), 298-301.
- Morey, P. (2018). *Literature now: Islamophobia and the novel*. New York, NY: Colombia University Press.
- Pei-Chen, L. (2013). *Post-9/11 South Asian diasporic fiction: Uncanny terror*. London, England: Palgrave McMillan.
- Shirazi, Q. (2018). Ambivalent identities and liminal spaces: reconfiguration of national and diasporic identity in Mohsin Hamid's *The Reluctant Fundamentalist*. *South Asian Diaspora*, 10(1), 15-29.
- Singh, H. (2012). Deconstructing terror: Interview with Mohsin Hamid on *The Reluctant Fundamentalist*. *Ariel: A Review of International English Literature*, 42(2), 149-156.
- White, M. (2019). Framing travel and terrorism: Allegory in *The reluctant Fundamentalist*. *The Journal of Commonwealth Literature*, 54 (3), 444-459.

Young, R. (2012). Cultural translation as hybridization. *Trans-Humanities*, 5(1), 155- 75.

